

Sentence structure and its transformation in Beyhaqi history compared to Saadi's Golestan

Masomeh mousavi¹

Master's student of Persian language & literature, Open University, Al-Mustafa International University of Qom, Qom, Iran

supervisor: Fatemeh hajirahimi²

Associate Professor, Department of Persian Language & Literature, Open University, Al-Mustafa International University of Qom, Qom, Iran

Abstract

Language is a vast collection of words, combinations and grammatical structures that allow the poet or writer to make different choices from this huge collection. Undoubtedly, one of the issues that is important in any language is to deal with grammatical points and other aspects that have proved the richness of that language and preserved its dynamism and vitality for other generations during different centuries. Protects from the bite of forgetfulness. Beyhaqi's History and Saadi's Golestan are ancient and valuable Persian texts that have a special style and are among the works of Persian artefacts. The sentences used in these works are very different from today's grammar sentences in terms of usage and meaning; In other words, they have undergone a semantic transformation. The present research has investigated the types of sentences, their structure and their use in these two works, which is of great help in understanding the texts, especially the history of Beyhaqi and Golestan Saadi. Beyhaqi has spoken a lot about the style and method of writing history, and the author is considered to be a true reporter. The prose of this book is intermediate. It has the solidity, elegance, simplicity, steadfastness and Persian orientation of the Samani and Ghaznavid eras, and the coordinates of the technically maturing prose can be seen in it. The current research is based on the hypothesis that there is no state of structural stability in ancient texts. The sentence has undergone a semantic transformation throughout history and the passage of time, and in order to understand the historical text, we must know the function of the sentence components.

Keywords: Language, grammatical structure, special style, Beyhaqi history, Golestan Saadi.

¹ Email:suru3450fowz@gmail.com

² Email: f.hajirahimi@mou.ir

ساختمان جمله و تحوّل آن در تاریخ بیهقی در مقایسه با گلستان سعدی

معصومه موسوی^۱

دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران

استاد ناظر: فاطمه حاجی رحیمی^۲

استاد همکار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران

چکیده

زبان مجموعه‌ای گسترده از کلمه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری است که به شاعر یا نویسنده امکان می‌دهد تا از این مجموعه عظیم به فراخور نیازش انتخاب‌هایی متفاوت داشته باشد. بدون شک یکی از مسائلی که در هر زبانی حائز اهمیت است، پرداختن به نکات دستوری و سایر جنبه‌هایی است که غنی بودن آن زبان را به اثبات رسانده و پویایی و زنده بودن خود را در طی قرون مختلف برای سایر نسل‌ها محفوظ کرده و از گزند فراموشی مصون می‌دارد. تاریخ بیهقی و گلستان سعدی از متون کهن و ارزنده فارسی هستند که دارای سبکی خاص و جزو آثار مصنوع فارسی به شمار می‌آیند. جمله‌هایی که در این آثار به کار رفته‌اند از نظر کاربرد و معنا با جمله‌های دستور زبان امروز تفاوت بسیاری دارد؛ به عبارتی دچار تحوّل معنایی شده‌اند. پژوهش حاضر به بررسی انواع جمله، ساختمان و کاربرد آن در این دو اثر پرداخته است که کمک شایانی در فهم متون به خصوص تاریخ بیهقی و گلستان سعدی دارد. در مورد سبک و شیوه نگارش تاریخ بیهقی بسیار سخن گفته و مؤلف او را گزارشگر حقیقت می‌دانند. نثر این کتاب بینابین است. هم صلابت، فخامت، سادگی، استواری و پارسی‌مداری عهد سامانی و غزنوی را دارد و هم مختصات از نثر در حال نضج فنی در آن به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر بر این فرضیه بنا نهاده شده است که حالت ثبات ساختاری در متون کهن نیست. جمله در طول تاریخ و گذر زمان دچار تحوّل معنایی شده و برای فهم متن تاریخی باید کارکرد اجزای جمله‌ها را بدانیم.

کلیدواژه‌ها: زبان، ساختار دستوری، سبک خاص، تاریخ بیهقی، گلستان سعدی.

¹ Email: suru3450fowz@gmail.com

² Email: f.hajirahimi@mou.ir

در این مقاله با توجه به محدوده موضوع سطح زبانی، ۲۵ صفحه از جلد دوم تاریخ بیهقی را از این جهت که نشانه‌هایی از ویژگی‌های نثر مصنوع در آن مشاهده می‌شود با گلستان سعدی به کمک شواهد بررسی می‌نماییم. در سطح زبانی به بررسی مختصات آوایی، لغوی و نحوی می‌پردازیم. در بررسی ویژگی‌های آوایی تاریخ بیهقی و گلستان سعدی مواردی مانند: ابدال، شکل کهن واژه‌ها، تخفیف و تغییر مصوت مورد پژوهش قرار گرفته، که به ذکر شواهدی از آن‌ها می‌پردازیم. (برای آگاهی بیشتر ر.ک: خانلری، ۱۳۷۷: ۱۷۶) پژوهش حاضر به روش توصیفی-تطبیقی انجام گرفته است.

کاربرد کهن وندها: پیشاوندها و پساوندها در تغییر معنی فعل‌ها نقش مهمی داشته‌اند و به‌طور مختصر می‌گوییم که در دوره قدیم استعمال این ادات مانند دیگر لغات مورد توجه تام و اعتنای خاص بیهقی و سعدی بوده است، چه گاهی این پیشاوندها فعل را مؤکد می‌کرده و گاهی در وجهه فعل تأثیر می‌گذاشته و گاهی معنی مستقلی به فعل می‌داده است که جدا از معنای اصلی فعل بوده است.

-تاریخ بیهقی (تصحیح خلیل خطیب رهبر، جلد دوم، از صفحه ۳۹۸ تا صفحه ۴۲۳)

صفحه ۳۹۸

بر درِ سرایِ محمد طاهر می‌بودند، تا آنگاه که یعقوب لیث در رسید و محمد طاهر را بیستند:

می‌بودند: ماضی استمراری برای بیان فعلی است که پیش از وقوع قطعی فعل دیگر در جریان بوده است.

حرف اضافه «تا» برای بیان انتهای زمانی - آوردن فعل پیشوندی بجای صیغه ماضی - آوردن جزء صرفی «ب» بر سر صیغه ماضی.

گفتند تو پادشاهی بزرگی (افزودن «ی» نکره به موصوف) و بزرگتر ازین خواهی شد، اگر جوابی حق بدهیم و خشم نگیری، بگوییم. گفت: نگیرم، بگوئید. گفتند. تکرار فعل. وجه شرطی: فعل فراکرد شرط منفی و فعل فراکرد پایه مثبت است و نتیجه جمله مثبت است.

بهیچ وقت ما را با او و او را با ما هیچ مکاتب و مراسلت بوده است؟ (تقدیم یا پیش آیی قید قطعیت و اطمینان بر نهاد) - کلمه «هیچ» پرسش را می‌رساند و در این مورد پاسخ جمله منفی است - آوردن جزء «ب» بر سر قید.

طاهریان را سال‌های بسیار خدمت کرده و در دولت ایشان نیکویی‌ها دیده و پایگاه‌ها یافته. صفت‌ها جمله حالیه است و حذف فعل معین (بودن).

پایگاه: معنای قدیم را حفظ کرده و معنای جدید گرفته است. قدیم: مقام و رتبه و معنای جدید: مقر نظامی.

ما امروز در دست امیریم و خداوند ما برفتاد:

دست: واژه‌ای چندمعنایی که یک معنای آن متروک شده و معنای دیگر آن مستعمل است: مسند، عضو بدن.

استعمال کلمه خداوند در معنی پادشاه که امروزه متروک شده است.

يعقوب گفت: به خانه‌ها باز روید: استعمال حروف اضافه به جای یکدیگر.

چون شما آزادگان را نگاه باید داشت: نگاه داشت: ترکیب اسم و مصدر مرخم که اسم مصدر حاصل می‌شود. چون: برای بیان علت.

جمله آن قوم را که بدو تقرب کرده بودند. بدو: فرآیند کاهش.

حکایت‌ها از بهر آن آرم (حرف اضافه مرکب- استعمال مضارع ساده بجای مضارع اخباری)

تا طاعنان زودزود زبان فرا این پادشاه بزرگ، مسعود، نکنند: تکرار قید.

(فرا: پیشوندی است که در اینجا مانند حرف اضافه به کار رفته و معنی «سوی» از آن برمی‌آید)

و سخن بحق گویند (افزودن «ب» به اسم معنی و ساختن قید).

چون سرای بیاراستند و کارها راست کردند: آوردن جزء «ب» بر سر صیغه ماضی - راست کردند: تحوّل معنایی به آماده کردند.

امیر محمد برنشست: تحول معنایی فعل متروک برنشست: سوار شد. افزودن پیشوند «بر» بر سر صیغه‌های ماضی تام.

صفحه ۳۹۹

و از قضاء آمده عروس را تب گرفت: حرف اضافه نشانه نهاد.

رود غزنین پر شد از زنان محتشمان و بسیار شمع و مشعله افروخته: مطابقت موصوف و صفت در جمع - حذف فعل کمکی «بودن» در جمله حالیه.

با قضاء آمده چه توانست کرد: استعمال توانستن به صورت غیرشخصی که در این مورد استعمال مانند فعلهای ناقص است.

امیر مسعود را سخت غم آمد: در این دوره به صورت قید اندازه و شمار مکرر به کار می‌رود، اما در دوره‌های بعد این کلمه در این مورد استعمال متروک شده است.

دختر کودکی سخت خرد بود، آوردن او به خانه بجای ماندند: اضافه مفید وابستگی مفعول. تحول معنایی بجای ماندند: صبر کردند.

و روزگار گرفت: تحول معنایی فعل: طول کشید، مدتی گذشت.

بسیار تکلف دیدم از حد گذشته: پیش آبی قید برای تأکید.

امیر مسعود ازین بیازرد: فرآیند کاهش. استعمال ماضی ساده بجای ماضی نقلی.

چون سلطان مسعود را بهرات کار یکرویه شد: تحول معنایی فعل: سامان گرفت و انجام شد. یکرویه: از ترکیب عدد با اسمی که بر زمان دلالت می‌کند و با افزودن پسوند «-» (معادل - در فارسی امروز) قید می‌سازد.

امیریوسف را با ده سرهنگ و فوجی لشکر بقصدار فرستاد: قید کمیّت که امروزه متروک شده است.

چنانکه خواست یوسف یک چندی از چشم وی دور ماند: ماضی ساده بجای مضارع التزامی.

تعبیه‌ها کردند تا بروی مشرف باشد: واژه ای که معنی متروک خود را از دست داده و معنی جدید گرفته، معنی متروک: جاسوس و معنی جدید: جای بلند.

و هرچه رود می باز نماید تا ثمرات این خدمت بیابد به پایگاهی بزرگ که یابد: آوردن «می» بر سر فعل پیشوندی بجای «ب» - مضارع ساده بجای مضارع التزامی.

صفحه ۴۰۰

و این ترک ابله این چربک بخورد: تحول معنایی واژه متروک چربک: دروغ راست مانند. آوردن جزء صرفی «ب» پیش از صیغه ماضی.

قاصدان از قصدار بر کار کرد: کلمه «بر» به صورت پیشوند بر سر بسیاری از فعل‌های ساده می‌آید و در معنی آن‌ها تغییری می‌دهد که در اکثر موارد افزودن مفهوم بالایی و اعتلاست.

و می‌فرستاد سوی بلخ و غتّ و سمین می‌باز نمود عبدوس را پنهان، و آن را بسطان میرسانیدند:

پیشوند زنده «بر» و «باز» - آوردن «می» مقدم بر پیشوند فعل - آوردن ماضی پیایی. غتّ و سمین: واژه متروک در معنی مجازی دروغ و راست.

بهر وقتی، و بیشتر در شراب می‌ژکید و سخنان فراخ‌تر می‌گفت: فرآیند ابدال، دگرگونی «ک» به «خ» و دگرگونی «ز» به «ژ». فعل «می‌ژکید» و «می‌گفت»: ماضی پیایی. می‌ژکید: استعمال فعل مهجور و متروک (زیر لب غرولند میکرد).

بدعه‌دی و بیوفایی کردیم، تا کار کجا رسد. کجا: در معنی موصول با صله زمان. آوردن «ی» در آخر ماضی به جای ماضی استمراری

و این همه می‌نَبشتند: تحول آوایی «ب» به «و».

تا دل سلطان گران می‌گشت. گران: معنی قدیم: مشقت و آزار و معنی جدید: بالا بودن قیمت. برین: فرآیند کاهش. بواجبی: افزودن «ب» به صفت.

چنان باید که هم برین تقدیر از قصدار بزودی بروی تا با ما برابر بغزنین رسی و حق‌های وی را بواجبی شناخته آید. تقدیر: معنی قدیم خود را از دست داده و معنی جدید پذیرفته است. معنی قدیم: اندازه گرفتن و معنی جدید: قدردانی کردن - فعل مضارع مجهول به جای امر غایب (بشناسد). رسی: مضارع ساده بجای مضارع التزامی.

امیر پاسی مانده از شب برداشته بود: تحول معنایی فعل متروک: حرکت کرده بود. افزودن «بر» بر سر ماضی پیشین.

صفحه ۴۰۱

در عماری ماده پیل بود و مشعل‌ها افروخته، و حدیث کنان می‌راندند: پیل: تحول واک «پ» به «ف».

عمّم یوسف باشد که خوانده‌ایم که پذیره خواست آمد: «خواستن» در معنی اراده کردن با تابع مضارع التزامی و حذف ربط میان.

و اسبش بخواستند: تحول معنایی: در گذشته برای بزرگداشت مقام کسی و احترام به وی به کار میرفت ولی امروزه به این معنی کاربردی ندارد.

اعیان درگاه پراگندن گرفتند: گرفتن در معنای شدن. با فعل دیگر به صیغه مصدر به کار رفته و معنی نمود آغازین به فعل میدهد. پراگندن: تحول واک «گ» به «ک».

عبدوس می‌آمد و میشد و سخن میرفت و خیانات او را می‌شمرند: شدن: تحول معنایی به رفتن - توالی ماضی پیایی.

صفحه ۴۰۲

پسر را در آگوش گرفت: تحول واک «گ» به «غ».

این کودک را بخدای، عزّوجلّ سپردم و بعد آن بتو: حذف فعل به قرینه لفظی

از راه نامه رسید که وی بقلعت دروته گذشته شد: گاه به جای فعل بسیط لازم فعل مرکب که از صفت و فعل (شدن) ساخته میشد، بکار میرفت..

قصبه یی است کوتاه گونه: این پسوند کلمه ای مستقل است و غالباً برای ساختن صفتی که حاکی از رنگ چیزی است به کار میرود، ولی در این مورد معنی نوع یا جنس از آن برمی آید. که امروزه این استعمال متروک شده است.

هرسالی امیرمحمود را غلامی نادر و کنیزکی دوشیزه خیاره فرستادی برسبیل هدیه: مطابقت صفت و موصوف در تأنیث به شیوه عربی. برسبیل: حرف اضافه مرکب که امروزه استعمال آن متروک شده است.

درجمله هفت و هشت غلام که ساقیان او بودند پس از ایاز بداشت: صفت شمارشی تقریبی.

و سالی دو برآمد: جابجایی عدد و معدود وقتی عدد جمع است. برآمد: تحول معنایی به «گذشت».

این ساقیان ماه‌رویان عالم بنوبت دوگان دوگان می‌آمدند: مطابقهٔ صفت جمع با موصوف جمع برخلاف قیاس - ساختن عدد توزیعی با پسوند «گان».

امیر یوسف را شراب دریافته بود: تحول معنایی فعل: اثر کرده بود.

چشم از وی برتوانست داشت: آوردن فعل شبه کمکی میان اجزای فعل پیشوندی.

صفحه ۴۰۳

مرا دل به یوسف مشغول است: رای فکّ اضافه.

در مجلس شراب در غلامان ما چرا نگاه میکنی؟ استعمال حروف اضافه به جای یکدیگر. «در» بجای «به».

تو را خوش آید که هیچ کس در مجلس شراب در غلامان تو نگردد؟: صفت مبهم «هیچ» به جای کسی یا یکی.

با محمود چنین بازیها بنه‌رود: تقدیم «بای» تأکید بر سر فعل نفی.

این غلام را برکشید: تحول معنایی: مقام داد.

از خاندانی با نام زن خواست: کاربرد «با» به جای «ب» پیشوند صفت ساز.

اما ممقوت شد هم نزدیک بیشتر از مردمان و ادبار در وی پیچید: کاربرد حرف اضافه «از» به جای کسرهٔ نقش نمای اضافه.

ایزد، عزّذکره، ما را و همه مسلمانان را در عصمتِ خویش نگاه داراد و توفیقِ اصلح دهاد: کاربرد الف دعایی در ساختن فعل دعا.

صفحه ۴۰۴

کدخدایش را کشاکش ها افتاد و مصادره‌ها داد: کشاکش: ترکیب فعلی (ترکیب دو مادهٔ مضارع از یک فعل). کاربرد جمع برای اسم و ترکیب.

دم عافیت گرفت: تحول معنایی: به دنبال رستگاری و ایمنی است.

پس از یوسف دست از خدمت مخلوق بکشید: فاصله میان اجزای فعل مرکب (دست کشیدن).

محراب و نماز و قرآن و پارسایی اختیار کرد و برین بمانده است: کاربرد ماضی نقلی به جای ماضی ساده.

چه چاره داشتم که دوستی همگان بجا نیاوردمی: «چه» در نقش صفت پرسشی. همگان (جمع همه: همهٔ کسان و اشخاص) بجا آوردن: عبارت فعلی (آوردن جزء منفی «ن» میان اجزای عبارت فعلی).

و کوتوال چندان خوردنی پاکیزه چنان که او دانستی آوردن، بیاورد: کاربرد فعل غیرشخصی.

و مثال داد کوتوال را: مثال با حفظ معنای قدیم خود (فرمان) معنای جدید (برای آوردن نمونه و شواهد) نیز پذیرفته است.

تا کوشکِ خوازه بر خوازه بود تا خللی نیفتد: کاربرد واژه متروک: طاق نصرت.

زحمتی بود چنانکه سخت رنج میرسید: واژه‌ای که معنای متروک خود را از دست داده و معنای جدید گرفت، معنی متروک: ازدحام و معنی جدید: رنج و عذاب است.

امیر را از آن سخت خوش آمد: کاربرد فعل ناگذر یک شخصه. (اسم در مقام مفعول).

مردم شهر آمدن گرفت: گرفتن در معنای شدن. با فعل دیگر به صیغه مصدر به کار رفته و معنی نمود آغازین به فعل می‌دهد.

فوج فوج، و نثارهای بافراط کردند: کاربرد متروک قید تدریج.

پس برخاست امیر در سرای فرود رفت: استعمال «فرود» به جای پیشوند «فرو» در فعل پیشوندی.

آن قوم را که بر سر تربت بودند بیست هزار درم فرمود: (که بدهند)، حذف فعل به قرینه معنوی.

و از اوقاف این تربت نیک اندیشه باید داشت: کاربرد فعل تابع به صیغه ماضی تام.

دیگر چیزها که تره را شایست، همه را برباید کند: شایست: کاربرد فعل ناقص از مصدر شایستن. در زمان ماضی با انتساب به دیگر چیزها مفرد به کار رفته است. فعل غیر شخصی و نیز تقدیم پیوند بر فعل.

و اعیان بدیوانها نبشتند دیگر روز کارها راندن گرفتند: گرفتن در معنای شدن. با فعل دیگر به صیغه مصدر به کار رفته و معنی نمود آغازین به فعل می‌دهد.

صلاح نگاه نتوانستند داشت: آوردن فعل شبه کمکی در میان فعل مرکب.

و از بهر طمع خود را کارها پیوستند: استعمال دو حرف اضافه پیش و پس از متمم

کاری ناافتاده را افزون هفتاد و هشتاد بار هزار هزار درم بترکان و تازیگان بگذاشتن: صفت شمارشی تقریب- تازیک: تاجیک، فرآیند ابدال، تبدیل «ج» به «ز».

دانند که باز باید داد و ناخوششان آید: آوردن پیشوند منفی «نا» بر سر فعل ناگذر یک شخصه.

آنچه برادرش داده است بصلت لشکر را و احرار و شعرا را تا بوقی و دبدبه زن را و مسخره را باید ستد: فعل غیرشخصی. صلت: استعمال واژه عربی. کاربرد جمع مکسر عربی.

امیر خواجه را گفت: در آن حدیث دینه چه دیده است؟: ادغام دی + پسوند «ینه» = صفت نسبی، اما به جای دینه، «دینه» به کار رفته است.

نه از آن بزرگان زیرکان و داهیانِ روزگار دیدگان بود که چنین چیزها بر خاطرِ روشنِ وی پوشیده ماند: مطابقت صفت با موصوف خود در جمع.

صفحه ۴۰۸

هر چند نظر انداختم، صواب نمییستم این حدیث کردن که زشت نامی یی بزرگ حاصل آید: انداختن: واژه ای چند معنایی است که یک معنای آن متروک (رایزنی) شده و معنای دیگر آن (پرتاب کردن) مستعمل است. فعل مرکب.

پیش از آنکه تسبیب کنند و آب بشود: واژه چند معنایی که معنای «آبرو» متروک شده و معنای «مایع آشامیدنی» مستعمل است. بشود در معنی برود.

و نتواند گفت که کسی نبود که زشتی این حال بگفتی: بگفتی به جای فعل «بگوید».

وی با چون محمد پادشاهی خطری بدین بزرگی بکرد: خطر... کردن: همکرد فعل مرکب با جزء «ب» و فاصله میان صفت با همکرد.

صفحه ۴۰۹

درخواست از زر و سیم و جامه و قباها نسختی کنند: استعمال فعل پیشوندی به جای فعل ماضی ساده- جامه: واژه چند معنایی که معنای متروک «گسترده و فرش» خود را از دست داده و معنای دیگر آن «لباس» مستعمل است.

خط خازنان باز ستد بر آن نسخت حجت را: جابجایی ارکان جمله. حجت: استعمال واژه عربی.

ما به شکار پره خواهیم رفت و روزی بیست کار گیرد: روزی بیست: معدود با یای نکره پیش از عدد آمده که مفهوم تقریب دارد. کارگیرد: تحول معنایی به طول کشد.

و پس از رفتن وی براتنها روان شد و گفتگوی بخاست از حد گذشته: جابجایی ارکان جمله (پیش آیی متمام).

آن میل ها و هواخواهی ها که دیده آمده بود، بنشست: فعل مجهول ماضی پیشین به جای فعل معلوم.

صفحه ۴۱۰

گروهی از گله‌داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدانجا بداشته: کاربرد پیشوند بر سر ماضی پیشین. حذف فعل کمکی به قرینه لفظی.

بارانکی خرد خرد میبارید: پسوند «ک» برای تقلیل و کمی.

پلی بود قوی بستون‌های قوی برداشته و پشت آن دو رسته دکان: برداشته: تغییر معنایی به نیرومند و بالا برده، صفت مرکب از ماده فعل ماضی به معنی مفعولی. پل: موصوف. رسته: در گذشته به معنای ردیف بود ولی امروزه در این معنی استعمال نمی‌شود.

مدد سیل پیوسته چون لشکر آشفته می در رسید، و آب از فراز رودخانه آهنگ بالا داد: آوردن «می» استمراری قبل از پیشوند در فعل پیشوندی. آهنگ: واژه‌ای که معنای قدیم خود (قصد) را از دست داده و معنای جدید (ترانه) گرفته است.

صفحه ۴۱۱

همداستان نباشیم که تو سخن پدر ما بیش ازین که گفתי برداری و فرونهی: ازین: فرآیند واکی. در معنای جرح و تعدیل کنی و امروزه متروک شده.

که در حساب هیچ شمارگیر نیاید: جزء واژگان متروک است که امروزه مهندس و محاسب استعمال می‌شود.

و امیر از شکار پره باغ صد هزار باز آمد روز شنبه و آنجا هفت روز مقام کرد و شکار کرده آمد: فرآیند کاهش: باغ صد هزاره. باز آمد: استعمال فعل پیشوندی به جای فعل ماضی تام. کرده آمد: استعمال فعل مرکب به جای فعل ماضی تام.

صفحه ۴۱۲

من یک چندی بماندی تا بغداد گرفته آمدستی: استعمال ماضی نقلی مجهول به وجه شرطی به جای گرفته آمدی.

در همه شهر عراق توان گفت که مردی لشکری چنان که بکار آید نیست، هستند گروهی کیایی فراخ شلوار: کاربرد فعل تابع. کسره اضافه به صورت یاء نوشته شده است.

باز آل بویه ساخته می‌آمدند: استعمال فعل «آمدن» به جای شدن.

میان سامانیان و آل بویه و فتاحسرو مواضعی نهاد: فرآیند ابدال، تبدیل «پ» به «ف»: پناخسرو = فناخسرو.

خواجه بزرگ ابتدا کند و آنچه باید گفت بگوید: استعمال فعل غیر شخصی. کاربرد مستقبل محقق الوقوع.

صفحه ۴۱۳

بنده را خوشتر آن آید که آن نواحی را به پسر کاکو داده آید: اسم در مقام مفعول. آوردن «را» همراه نهاد فعل مجهول.

مادری محتشم باید فرستاد با لشگر گران تا وی را برگنده آید: آوردن «را» همراه نهاد فعل مجهول. کاربرد فعل مضارع مجهول به جای مضارع معلوم.

و آن سپاهان وی را بسنده باشد: تحول واک «پ» به «ف».

پس فریضه گشت، سالاری محتشم را نامزد کردن: جابجایی ارکان جمله (نهاد پس از فعل).

خواجه گفت: در علی دایه چه گوید: حرف اضافه «در» به جای «در باب» یا «در باره».

وی را شغلی بزرگ خواهیم فرمود: به معنای دادن و عطا کردن.

صفحه ۴۱۴

ایاز بس بناز و عزیز آمده است: بناز: استعمال «ب» صفت ساز - عزیز آمده: عزیز شده، استعمال «آمده» برای مبالغه و تأکید در وصف افزوده شده است.

هر چند عطسه پدر ماست: واژه چند معنایی است. معنای «تربیت شده» متروک شده و معنی دیگر آن «هوایی که به شدت از بینی خارج شود» مستعمل است.

تا چون ما این زمستان ببلخ رویم: استعمال مضارع ساده به جای مضارع التزامی.

اما قوی مستظهر باید که رود بمردم و آلت و عدت: جابجایی ارکان جمله.

و قوم باز پراگندند: استعمال فعل پیشوندی به جای فعل مرکب. فرآیند ابدال.

کلاه دوشاخ و استام زر هزار مثقال: فرآیند افزایش.

صفحه ۴۱۵

و خداوند آن فرمود که از بزرگی او سزید: فرمود: عطا کرد- داد.

بابتدا خطا بود، این ترکمانان را آوردن و به میان خانه خویش نهادن: جابجایی ارکان جمله (نهاد پس از فعل).

که امیر ماضی مردی بود مستبد برای خویش: جابجایی ارکان جمله (مسند پس از فعل).

بنشاپور سه ماه بیاید بود، چندان که لشکرها که نامزد است، آنجا رسند: استعمال صیغه ساده بجای التزامی.

خواجه گفت: من سالی چند در میان این کارها نبوده‌ام: جابجایی صفت و موصوف، تقدیم موصوف (سالی) بر صفت مبهم (چند).

و پس ازین بروزی چند امیر خواجه را گفت: کاربرد حرف اضافه به جای یکدیگر. جابجایی صفت و موصوف «تقدیم موصوف (روزی) بر صفت مبهم (چند)».

خداوند بندگان را شناسد و اندیشیده باشد بنده‌ای که این شغل را بشاید: استعمال ماضی التزامی به جای ماضی نقلی (اندیشیده است). بشاید: کاربرد فعل ناقص از مصدر شایستن در زمان مضارع.

چون اریارقی آنجا بوده است و حشمتی بزرگ افتاده: حذف فعل کمکی (است) به قرینه لفظی. حشمت: استعمال واژه عربی.

آخرسالاری کاروان باید مردی شاگردی کرده: صفت مرکب مفعولی در معنای فاعلی (کاردان، با تجربه).

و نیز کالای وی می‌خريد بارزاتر بها: استعمال صفت تفضیلی به جای صفت عالی (ارزانترین بها).

و این قاضی ده یک این محتشم بزرگ نبود: صفت شمارشی کسری. امروزه می‌گویند یک دهم.

زندگانی خداوند دراز باد: فعل دعایی.

سخت بترسید از تبعی دیگر که بدو بازخورد: استعمال فعل پیشوندی به جای فعل ساده. تبعی: استعمال واژه عربی.

و مرا دانی که سوگند گران است که در کارهای سلطانی استقصا کنم: مرا: «را» مالکیت (من سوگند گران دارم). استقصا کنم: فعل مرکب.

در آن بندگان دولت را هیچ چیز باقی نماند از نصیحت و شفقت. «را»: در معنی «برای» - جابجایی ارکان جمله (متمم پس از فعل آمده). دولت: واژه‌ای که معنای متروک (بخت و اقبال) خود را از دست داده و معنای جدید او (حکومت) مستعمل است. شفقت: استعمال واژه عربی.

بنده را بهیچ حال صورت‌های چنین حال نبندد: فاصله افتادن میان اجزای فعل مرکب (صورت نبندد).

که نه خداوند را امروز می‌بیند، و سال‌ها دیده است: جدایی علامت نفی از فعل - «واو» در معنای بلکه.

و در هر بایی سخن رفت: در معنای فعل مجهول «گفته شد».

و من هرچه داشتم از شهامت و بکارآمدگی تو باز نمودم: بکارآمدگی: حاصل مصدر به معنی کار آمد بودن. باز نمودم: فعل پیشوندی به جای فعل مرکب (گزارش کردم).

و آن سالار بوقت خود بغزو می‌رود و خراج می‌ستاند، و بر تارک هندوان عاصی می‌زند: آوردن فعل ماضی پیایی. غزو: استعمال واژه عربی.

و آنچه رفته بود، با وی بازراند: رفته بود (شده بود) فعل مجهول. بازراند: فعل پیشوندی.

آنچه واجب است از احکام، بجای آورده آید: فعل مجهول مرکب (بجای آوردن). احکام: استعمال واژه عربی.

صفحه ۴۱۸

بزودی برود و بسر کار رسد و بوقت بغزو شتابد: هردو فعل مضارع اخباری ساده بجای مضارع التزامی.

و مظفر برفت و پیغام بداد: آوردن «ب» تأکید بر سر ماضی تام. مظفر: استعمال واژه عربی.

امیر فرمود تا احمد ینالتگین را بجایه خانه بردند و خلعت پوشانیدند، خلعتی سخت فاخر: استعمال مفعول مطلق نوعی به تقلید از عربی.

و دیگر روز بدرگاه آمد: تقدیم صفت مبهم (دیگر) بر موصوف (روز).

و این سه تن خالی بنشستند: به معنای تنها یا در خلوت در نقش قید. ماضی مطلق به جای بنشینند، مستقبل محقق الوقوع به صیغه ماضی با پیشوند «ب».

و منشور و مواضعه جوابها نبشته و هر دو به توقیع مؤکد شده: فعل وصفی - نبشته (تحول واک «و» به «ب»). مواضعه و توقیع: استعمال واژگان عربی.

آن مردک شیرازی بناگوش آکنده چنان خواهد که سالاران بر فرمان او باشند: به معنای چاق و فربه که امروزه رایج نیست. آکنده (تحول واک «گ» به «ک»).

و دانست که مردی با دندان آمد: تحول معنایی بادندان: قدرتمند، طماع، که امروزه رایج نیست. مستقبل محقق الوقوع به صیغه ماضی.

و اریارق را آنچه افتاد از آن افتاد که برای خود کار میراند: افتادن به معنی رخ دادن که امروزه رایج نیست.

چند تن را از اعیان دیلمیان چون بونصر طیفور و جزوی با تو فرستاده آید: آوردن «را» همراه نهاد. فعل مجهول فرستاده آید.

صفحه ۴۱۹

و تنی چند از گردنکشان غلامانِ سرایی که ازیشان خیانت‌ها رفته است و بر ایشان پدید کرده: تقدیم موصوف (تنی) بر صفت مبهم (چند). مطابقت موصوف و صفت مقلوب (غلامان گردنکش)

آزاد خواهند کرد و صلت داد و چنان نمود که خیل تو اند: حذف فعل کمکی از فعل مستقبل (خواهند داد و خواهند نمود).

البته نباید که یک تن از ایشان بی فرمان سلطان از آب چند راهه بگذرد، بی علم و جواز تو: جابجایی ارکان جمله (متمم پس از فعل آمده). البته: به معنی قطعا. مأخوذ از بت بفتح اول در عربی به معنی قطع، قید ایجاب و تأکید. جواز: استعمال واژه عربی.

این قوم را با خویشان باید برد و نیک احتیاط باید کرد: فعل غیرشخصی.

و بوالقاسم بوالحکم درین باب آیتی است: فرآیند واک: خذف همزه (ابوالقاسم).

این از مهمّات است که البته تأخیر بر ندارد: فعل پیشوندی. مهمات و تأخیر: استعمال واژه عربی.

همه بنده را مقرر گشت و جهد کرده آید تا خلل نیفتد: جهد کرده آید: فعل مجهول (جهد کرده شود) به جای مضارع معلوم. نیفتد: به معنای رخ ندهد: امروزه رایج نیست.

فرزند تو پسر است اینجا مانند: کاربرد مضارع ساده به جای مضارع اخباری.

و شک نیست که تو عیال و فرزندان سرپوشیده را با خویشان بری. سرپوشیده به جای (مؤنث) فرزندان دختر و دوشیزه که امروزه رایج نیست. بری: مضارع ساده به جای مضارع اخباری.

فرمان بردارم و صلاح من امروز و فردا در آن است که خواجه بیند و فرماید: کاربرد مضارع ساده به جای مضارع اخباری.

صفحه ۴۲۰

امیر برنشست و بدشت شابهار آمد: آوردن پیشوند «بر» بر سر ماضی تام.

تا از راه راست بگشت و رام کژ گرفت: تحول واک «ژ» به «ج».

و روزگار گرامی ماه رمضان را بسیجیدند: تحول واک «ج» به «ج».

صفحه ۴۲۱

و در معنی مال زکوه که پدرش، رضی الله عنه، هر سالی دادی چیزی نفرمود: استعمال واژگان عربی. کاربرد ماضی ساده به جای ماضی استمراری.

چنانکه حوائج کشان وثاق ها نزدیک وی آمدندی: حوائج کش: به معنی لوازم مطبخ که امروزه متروک شده است. وثاق: در معنی اتاق که امروزه رایج نیست. مستقبل محقق الوقوع به صیغه ماضی. آمدندی: افزودن «ی» به آخر ماضی ساده.

نیکو خط و در دبیری پیاده گونه: این پسوند کلمه ای مستقل است و غالبا برای ساختن صفتی که حاکی از رنگ چیزی است به کار میرود، ولی در این مورد معنی نوع یا جنس از آن برمیآید. که امروزه این استعمال متروک شده است. در معنی کم بهره و کم مایه.

صفحه ۴۲۲

پسران نیازی قودقش را که این شغل بدیشان مفوض بودی بخواند: کاربرد ماضی ساده با پسوند «ی» به جای ماضی استمراری با پیشوند «می».

ابرام و گرانی می باید کشید. گرانی: معنی قدیم: مشقت و آزار و معنی جدید: بالابودن قیمت.

روزی با نام بگذشت: آوردن جزء «ب» سر صیغه ماضی.

صفحه ۴۲۳

وقتی که اتفاق افتادی که رسولان، اعیان و بزرگان عراق بحضرت حاضر بودند: کاربرد ماضی ساده به جای ماضی استمراری.

مرا صحبت افتاد. معنای قدیم: با حفظ معنای قدیم معنی جدید پذیرفته است. معنی قدیم: همنشینی و دوستی و معنی جدید: گفتگو.

بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی کار: (تغییر و تحول معنایی در جمله) جمله ای کنایی که در معنی غیرواقعی و وضعی خود استعمال میشود.

خوانی نهاده بود سخت باتکلف: صفت مرکب از با (پیشوند مصاحبت و دارندگی) + اسم (تکلف).

بر اثر ایشان مطربان زدن و گفتن گرفتند: شروع به گفتن و زدن کردند. «گرفتن» معنی نمود آغازین به فعل می دهد.

و اگر اینجا نبشتمی دراز شدی: کاربرد ماضی ساده به جای ماضی استمراری. (فعل شرط و جواب هر دو مثبت است ولی نتیجه جمله منفی است؛ یعنی فعل واقع نشده است).

یا آزاد کنید بنده ای را و هر کسی ندارد، روزه دارد سه روز. این است کفارت سوگند شما: فرآیند ابدال، دگرگونی «ن» به «ر».

و در میان مذاکرات وی را گفتم: کاربرد حرف اضافه به جای یکدیگر. (به).

گلستان سعدی «باب دوم: در اخلاق درویشان صفحه ۸۸ تا ۱۰۸»

صفحه ۸۸

یکی از بزرگان پارسایی را گفت: چه گویی در حق فلان عابد که دیگران در حق او بطعنه سخن ها گفته اند؟ حرف اضافه «را» به معنای «به» - چه گویی: کاربرد مضارع ساده به جای مضارع اخباری «می گویی» - سخنها: استعمال نشانه جمع برای بیان کثرت «سخن فراوان».

هر که را جامه پارسا بینی پارسا دان و نیکمرد انگار:

بینی: مضارع ساده به جای ماضی ساده «دیدی». انگار: فعل امر به شکل بن مضارع

ورندانی که در نهادش چیست محتسب را درون خانه چه کار؟

تحول واک: حذف همزه- ندانی: مضارع ساده به جای ماضی ساده (ندانستی) - کاربرد «را» فکّ اضافه (کارِ محتسب) - حذف فعل (است) به قرینه لفظی.

تو دانی که از ظلوم جهول چه آید: دانی: مضارع ساده به جای مضارع اخباری - آید: مضارع ساده به جای مضارع اخباری.

عذر تقصیر خدمتِ مردم آوردم که ندارم به طاعت استظهار:

فاصله افتادن میان اجزای فعل مرکب. آوردم (ماضی ساده) به جای ماضی نقلی. که: حرف ربط به معنای زیرا (حرف تعلیل).

عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

مضارع ساده به جای مضارع اخباری - در مصرع دوم حذف فعل به قرینه لفظی.

عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت:

عابدان: کاربرد علامت جمع فارسی «ان» با واژه‌های عربی - بازرگان: حذف «الف» مصوت بلند «آ» بازرگان: بازار+گان (کاربرد پسوند گان برای ساخت صفت نسبی) - حذف فعل (خواهند) به قرینه لفظی.

من بنده امید آورده‌ام نه طاعت، بدریوزه آمده‌ام نه بتجارت: بنده بدل از نهاد «من» - آوردن «نه» نفی فعل بجای فعل آورده‌ام و حذف فعل به قرینه لفظی.

صفحه ۸۹

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و میگرستی خوش:

کاربرد «همی» به جای «می» در ماضی استمراری - حذف مصوت بلند «ای» در میگرستی.

کاربرد واژگان عربی در این صفحه: کعبه، غفور، رحیم، توبه، استظهار، ظلوم، جهول، طاعت، عاصی، عارف، عبادت.

عبدالقادر گیلانی را، رحمه الله علیه، دیدند در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده همی گفت:

جایجایی ارکان جمله (متمم قیدی «در حرم کعبه» و قید حالت «روی به حصبا نهاده» پس از فعل آمده است) - کاربرد ماضی استمراری با پیشوند «همی».

ای که هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد می‌آید؟

تحول واک: حذف مصوت بلند «او» در فراموش - پرش ضمیر: هیچ از بنده یادت می‌آید.

دزدی به خانهٔ پارسایی درآمد: فعل پیشوندی «درآمد» به معنی داخل شد.

چندانکه جست، چیزی نیافت، دلتنگ شد، پارسا را خبر شد: کاربرد اسم (خبر) به جای صفت (باخبر).

شنیدم که مردان رام‌خدای دل دشمنان را نکردند تنگ

شنیدم: ماضی ساده به جای ماضی نقلی (شنیده‌ام) - نکردند: ماضی ساده به جای مضارع اخباری (نمی‌کنند).

تو را کی میسر شود این مقام که با دوستانت خلاف است و جنگ

حرف اضافه «را» در معنای «برای» - جابجایی ارکان جمله (نهاد «این مقام» پس از فعل آمده است). که: حرف ربط در معنای زیرا «حرف تعلیل».

صفحه ۹۰

در برابر چو گوسفند سلیم در قفا همچو گرگ مردم خوار

حذف فعل به قرینهٔ معنوی (اند، هستند) - مردم خوار (صفت فاعلی مرکب: مردم خوراک).

هر که عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

کاربرد فعل ماضی ساده به جای مضارع التزامی (بیاورد، بشمرد) - بی گمان: قید پیشوندی برای تأکید - دگران: تحول واکی، حذف.

کاربرد واژگان عربی در این صفحه: مستوجب، عقوبت، قیامت، عجز، محروم، میسر، مقام، سلیم، متفق.

تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند و شریک رنج و راحت:

تنی چند: جابجایی موصوف و صفت (تقدیم موصوف بر صفت مبهم) - حرف اضافه «از» برای تبعیض - روندگان: استعمال صامت میانجی «گ» رونده + ان - سیاحت: فرآیند واجی افزایش (سیاحت می نویسیم و سیاحت می خوانیم) - حذف فعل به قرینهٔ لفظی.

گفتم: این از کرم و اخلاق بزرگان بدیع است روی از مصاحبت مسکینان تافتن و فایده دریغ داشتن که من در نفس خود این قدر سرعت و قوت می‌شناسم:

آوردن مرجع ضمیر اشاره «این» بعد از جمله و پس از آن - که: حرف ربط وابسته ساز (به معنای زیرا «حرف تعلیل»).

صفحه ۹۱

یکی زان میان گفت: از این سخن که شنیدی دل تنگ مدار که درین روزها دزدی بصورت صالحی برآمده: تحول واکی: زان و

درین (حذف همزه) - فعل مهی با چز پیشین «م» به جای «ن».

در قُژا کند مرد باید بود بر مُخَنَّت سلاح جنگ چه سود؟

قُژا کند: واژه متروک خفتان- فعل غیرشخصی- حذف فعل به قرینه معنوی.

روزی تا به شب رفته بودیم و شبانگه پِیای حصاری خفته، که دزد بی توفیق ابریق برداشت که به طهارت میروم و خود بغارت میرفت:

«تا» حرف اضافه به معنای نشاندهنده فاصله زمانی- حذف فعل به قرینه لفظی (خفته بودیم)- «که»: حرف ربط به معنی (وانمود کند که) حرف تفسیر- «واو» حرف استدراک به معنی (درحالیکه یا ولی).

آن تاریک مبلغی راه رفته بود و رفیقانِ بیگناه خفته:

مبلغی: به عنوان صفت مبهم برای «راه» که امروزه رایج نیست و فقط برای موصوف «پول» به کار می‌رود.

بامدادان همه را به قلعه درآمدند: «ان» نشانه زمان است («ان» همیشه نشانه جمع نیست گاهی مکان-زمان-حالت-شبهت).

چو از قومی یکی، بی دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را

ماضی ساده به جای مضارع التزامی (بکند)- ماند: مضارع ساده به جای مضارع اخباری (می ماند).

ندیدستی که گاوی در علف خوار بیالاید همه گاوان ده را

کاربرد فعل ماضی نقلی به شکل کهن (صفت مفعولی+استم، استی، است...)- فرآیند واجی افزایش: می نویسیم بیالاید، می خوانیم (بی یالاید).

صفحه ۹۲

گفتم: سپاس و منت خدای را، عزوجل: «را» حرف اضافه به معنای (مخصوص) حرف تخصیص.

به یک ناتراشیده در مجلسی برنجد دلِ هوشمندان بسی

ناتراشیده: صفت جانشین اسم (سخن ناتراشیده)- هوشمندان: صفت جانشین موصوف (مردمان هوشمند).

اگر برکه ای پر کنی از گلاب سگی در وی افتد، شود منجلاب

پرکنی: مضارع ساده به جای مضارع التزامی. وی: ضمیر برای جاندار (برکه: غیر جاندار).

چون به طعام بنشستند: آوردن جزء «ب» تأکید بر سر فعل ماضی ساده.

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کین ره که تو میروی به ترکستان است

ترسم: مضارع ساده به جای مضارع اخباری- کین: حذف همزه، فرآیند واکی- «به» حرف اضافه به معنای (به سوی، به سمت).

ای پدر، باری به مجلس سلطان در، طعام نخوردی؟

باری: به معنی خلاصه، القصه (قید اختصار) - استعمال دو حرف اضافه پیش و پس از متمم.

ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها برگرفته زیر بغل

شبه جمله (ندا و منادا) با حذف منادا- حذف فعل کمکی از ماضی نقلی (نهاده‌ای).

یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب خیز: ماضی استمراری با «ی» استمرار- بن ماضی+ «ی» استمرار.

صفحه ۹۳

پدر را گفتم: حرف اضافه «را» به معنی «به».

از اینان یکی سربرنمیدارد که دوگانه‌یی بگزارد:

حرف اضافه «از» برای تبعیض (جزئی از چیزی یا گروهی)- دوگانه+ «ی» وحدت: یک نماز دو رکعتی. حذف همزه (در اصل دوگانه‌ای بوده است).

گفت: جان پدر تو نیز اگر بختی به که در پوستین مردم افتی:

بختی: به کاربردن ماضی ساده به جای مضارع التزامی- حذف فعل به قرینه معنوی (به است از آن).

یکی را از بزرگان را به محفلی اندر همی ستودند و در اوصافِ جمیلش مبالغه مینمودند:

«را» به همراه مفعول (یکی از بزرگان را)- حرف اضافه «از» برای تبعیض- استعمال دو حرف اضافه پیش و پس از متمم- آوردن جز «همی» به جای «می» استمراری- آوردن پیشوند «می» میان اجزای فعل مرکب (مبالغه می کردند).

صفحه ۹۴

شخصم به چشم عالمیان خوب منظرست و ز خبثِ باطنم سر خجلت فتاده پیش

شخص: در معنی متروک- حرف اضافه «به» به معنی «در»- باطنم: پرش ضمیر- سرخجلت: اضافه اقترانی- فتاده: حذف همزه آغازین.

طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

حرف اضافه «به» به معنی (به سبب، به دلیل)- «واو» حرف استدراک به معنی «ولی»- حذف فعل به قرینه معنوی (است).

یکی از صلحای لبنان که مقامات او در دیار عرب مذکور بود و کرامات مشهور، به جامع دمشق درآمد: حرف اضافه «از» برای تبعیض - حذف فعل بود به قرینه لفظی - درآمد: داخل شدن، وارد شدن.

بر کنار برکه کلاسه، طهارت میساخت: به جای طهارت میکرد - آوردن «می» میان اجزای فعل مرکب.

چون از نماز پیرداختند یکی از اصحاب گفت: مرا مشکلی هست: اگر اجازت پرسیدنت.

آوردن «ب» تأکید بر سر فعل ماضی - حرف اضافه «از» برای تبعیض - حرف «را» برای حرف مالکیت - اجازت: آوردن «ت» منقوط به جای «ه».

امروز چه حالت بود که درین قامتی آب از هلاک چیزی نمانده بود؟

حذف همزه (در این) - قامتی: «ی نکره» بر سر اسم (یک قامت، به اندازه یک قامت).

صفحه ۹۵

شیخ اندر این فکرت فرو رفت و پس از تأمل بسیار سر برآورد:

اندر: حرف اضافه به جای «در» - فکرت: استعمال مصدر به جای اسم (نکره) - فرو رفت: فعل پیشوندی.

وقتی چنین که فرمود به جبرئیل و میکائیل نپرداختی و دیگر وقت با حفصه و زینب در ساختی:

آوردن صفت اشاره پس از موصوف (چنین وقتی) - ماضی استمراری (بن ماضی + «ی» استمرار) - آوردن صفت مبهم (دیگر) پیش از موصوف - ماضی استمراری با «ی».

دیدار مینمایی و پرهیز میکنی بازار خویش و آتش ما تیز میکنی

دیدار: واژه چند معنایی که معنای «چهره و صورت» متروک شده و معنای «دیدن و رؤیت» مستعمل است. «واو»: استدراک به معنی ولی.

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

صفت مرکب به جای اسم - پرش ضمیر: از مصر بوی پیراهنش شنیده

در جامع بعلبک وقتی کلمه ای همی گفتم بطریق وعظ با جماعتی افسرده، دل مرده، ره از صورت بعالم معنی نبرده: ماضی استمراری با پیشوند «همی» برای تأکید - جابجایی ارکان جمله (قید و متمم قید پس از فعل) - حذف «واو عطف» میان چند گروه هم نقش. ره: فرآیند کاهش.

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی در پشت پای خود نبینم

اگر درویش در حالی بماندی سر دست از دو عالم برفشاندی

حذف مفعول از جمله (گهی بر پشت پای خود (چیزی را) نمیبینم) - ماضی استمراری با «ی».

صفحه ۹۶

سخن به جایی رسانیده که گفتم: ماضی بعید با حذف فعل کمکی (بودم) به قرینه لفظی.

دوست نزدیکتر از من به من است وینت مشکل که من از وی دورم

وینت: معادل «چه» به عنوان صفت تعجبی. کاربرد کهن شبه جمله. امروزه رایج نیست.

چکنم؟ با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

استعمال فعل غیر شخصی - «واو» استدراک به معنی «ولی».

من از شراب این سخن سرمست و فضله قدح در دست که رونده ای در کنار مجلس گذر کرد:

حرف اضافه «از» به معنی به سبب، بخاطر. حذف فعل (بودم) به قرینه معنوی.

صفحه ۹۷

دیگران بموافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس بجوش: حرف اضافه «در» به جای «به» - حذف فعل به قرینه لفظی.

گفتم: ای سبحان الله! دورانِ باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور:

کاربرد ترکیب عربی (شبه جمله برای بیان شگفتی و تعجب) - حذف فعل به قرینه معنوی.

فهم سخن چون نکند مستمع: کاربرد حرف اضافه در معنای یکدیگر.

اگر رفتی بردی و اگر خفتی مُردی: فعل شرط و جواب هر دو مثبت است و در این حال نتیجه جمله منفی است.

خوش است زیرِ مگیلان به راه بادیه خفت شبِ رحیل ولی ترکِ جان بیاید گفت

استعمال مصدر مرخم به جای مصدر تام - استعمال فعل غیر شخصی.

گفتا: به شفاعت تو حدِ شرع فرو نتوان گذاشت: آوردن الف آخر ماضی تام برای تأکید - آوردن فعل شبه کمکی میان اجزای فعل

پیشوندی.

پس ملامت کردن گرفت: گرفتن معنی نمود آغازین به فعل می‌دهد. شروع به ملامت کردن کرد.

چون فرومانی به سختی تن به عجز اندر مده دشمنان را پوست برکن، دوستان را پوستین

آوردن دو حرف اضافه پیش و پس متمم- پوست برکن: آوردن پیشوند «بر» میان اجزای فعل مرکب- حذف فعل به قرینه لفظی.

آهنی را که مورچانه بخورد نتوان برد ازو به صیقل زنگ

با سیه دل چه سود گفتن وعظ؟ نرود میخ آهنین در سنگ

مورچانه: فرآیند افزایش- نتوان برد (فعل تابع)- ازو: فرآیند کاهش و حذف- مضارع ساده به جای مضارع اخباری- کاربرد جملات کنایی در شعر.

ناچار بخلاف رای مری قدمی چند برفتمی: جابجایی موصوف و صفت (چند قدمی)- برفتمی (آوردن «ب») تأکید بر سر ماضی استمراری و «می» در آخر آن.

قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را محتسب گر می خورد، معذور دارد مست را

جابجایی ارکان جمله- فرآیند حذف (ار، گر، برفشاند)- برفشاند: فعل پیشوندی- کاربرد ماضی ساده به جای ماضی التزامی.

بخشایش الهی گمشده‌ای را در مناهی چراغ توفیق فرا راه داشت تا به حلقه اهل تحقیق درآمد:

فرا: کاربرد پیشوند «فرا» به جای حرف اضافه- کاربرد فعل پیشوندی به جای فعل ماضی تام.

گر آنها که میگفتمی کردمی نکوسیرت و پارسا مردمی

به جای «میگفتم، میکردی»- حذف فعل به قرینه معنوی.

گله کردم پیش مشایخ که فلان به فساد من گواهی داد:

کاربرد فعل ماضی ساده به جای ماضی نقلی (داده است).

ازین پیش، طایفه‌ای در جهان پراکنده بودند بصورت و بمعنی جمع: تحول واک «گ» به «ک». جابجایی ارکان جمله.

وقتها زمزمه‌ای بکردندی و بیتی محققانه بگفتندی: آوردن الف در آخر قید زمان برای تأکید- آوردن ب بر سر ماضی استمراری «ی» در آخر آن.

صفحه ۱۰۱

اشتر عابد را دیدم که به رقص اندر آمد و عابد را بینداخت: اشتر: فرآیند افزایش- اندر به جای «در».

بدین خوبی که آفتاب است نشنیدیم که کسی او را دوست گرفته و عشق آورده: کاربرد فعل ماضی ساده به جای ماضی نقلی- حذف فعل به قرینه معنوی.

از صحبت یاران دمشقم ملامتی پدید آمد: صحبت: با حفظ معنای قدیم معنی جدید پذیرفته است. معنی قدیم: همنشینی و دوستی و معنی جدید: گفتگو. کاربرد فعل مرکب پدید آمد به جای پدید آمده بود.

مدتی برآمد: گذشت.

باری زبان تعنت دراز کرده همی گفت: آوردن پیشوند «همی» بر سر ماضی.

صفحه ۱۰۲

فی الجمله دولت وقت مجموع بزوال آمد: کاربرد شبه جمله عربی- دولت: واژه‌ای که معنای متروک (بخت و اقبال) خود را از دست داده و معنای جدید او (حکومت) مستعمل است. زوال آمدن: نابود شدن.

لبس ثمین پوشیده و بر بالش دیبا تکیه زده و غلامی پری پیکربا مروحه طاووسی بالای سرش ایستاده: فرآیند حذف-حذف فعل از جمله حالیه.

گفت: اگر انجام این حالت به مراد من برآید چندین درم دهم زاهدان را: مضارع ساده به جای مضارع التزامی- جابجایی ارکان جمله.

صفحه ۱۰۳

نان از بهر جمعیت خاطر میستاند: جمعیت خاطر امروزه در معنای خاطر جمع. از بهر: کاربرد حرف اضافه مرکب.

همگنان برغبت گفتند: بگوی. همگنان ظاهراً جمع «همگن» است که مخفف «همگین» است. این کلمه به همین صورت و به همان معنی همگان در بسیاری از متون آمده است و گاهی به معنی هم گروهان و گروهی که در مرتبه و مقام واحد هستند به کار رفته باشد.

عالمی را که گفت باشد و بس هرچه گوید نگیرد اندر کس

کاربرد مصدر مرخم- حذف فعل به قرینه لفظی- نگیرد: امروزه در معنی اثر نکند- اندر به معنی «در».

پدر گفت: ای پسر، بمجرد این خیال باطل شاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن:

کاربرد فعل ناقص - روی گردانیدن: فاصله میان اجزای فعل مرکب.

مجلس واعظ چون کلبه بزازست؛ آن جا تا نقدی ندهی بضاعتی نستانی:

حرف اضافه «تا» برای بیان غایت.

مرد باید که گیرد اندر گوش ور نبشته ست پند بر دیوار

اندر به جای «در» - فرآیند حذف - نبشته: تحول واک.

شکایت پیش پیر طریقت برد که چنین حالی رفت: در معنای گذشت.

گرگزندت رسد تحمل کن که به عفو از گناه پاک شوی

حرف اضافه معادل قید تأکید.

یکی از صاحب‌دلان زورآزمایی را دید بهم برآمده: به معنی اخمو.

اگر خود بر دزد پیشانی پیل نه مردست آن که دروی مردمی نیست

پیل: تحول واک - نه مردست: مرد نیست - حرف ربط در معنی تفسیر.

گفت: کمینه آن که مراد یاران بر مصالح خویش مقدم دارد: کمینه واژه متروک که امروزه در معنی کمترین به کار می‌رود.

همراه اگر شتاب کند همره تو نیست دل در کسی مبنده که دل بسته تو نیست

فرآیند حذف - دل بستن: فاصله میان اجزای فعل مرکب - حرف اضافه «در» به معنی «بر».

چند خایی لبش؟ خاییدن: استعمال فعل متروک در معنی جویدن.

هزل بگذار و جدّ ازو بردار: گذاشتن در معنی رها کردن - فعل پیشوندی.

ای ملک، در دنیا به جیش از تو کمتریم و به عیش خوشتر و به مرگ برابر و در قیامت بهتر، انشاءالله: استعمال ترکیبات عربی.

اگر کشورخداي کامران است و گر درویش حاجتمند نان است

جایجایی موصوف و صفت. امروزه در معنی پادشاه.

چو رخت از مملکت بر بست خواهی گدایی بهترست از پادشاهی

رخت بر بست خواهی: خواهی رخت بر بستن. فاصله میان اجزای عبارت فعلی. به شکل آینده.

من بنده حضرت کریمم پرورده نعمت قدیمم

حضرت: معنای قدیم خود را حفظ کرده و معنای جدید پذیرفته. معنی قدیم: درگاه و معنی جدید: عنوانی برای احترام.

زکوه مال بدر کن که فضله رز را چو باغبان بزند بیشتر دهد انگور

استعمال واژگان عربی- بدر کن: در معنی بده-حرف ربط برای تفسیر به کار رفته است- چو: فرآیند حذف- دهد: به جای می دهد(مضارع ساده به جای مضارع اخباری).

نتیجه گیری

در این مقاله، ساختمان جمله و تحوّل آن در تاریخ بیهقی و گلستان سعدی مورد پژوهش قرار گرفت. از نتایج بدست آمده می توان به موارد زیر اشاره کرد:

حالت ثبات ساختاری در متون کهن نیست. بیهقی جمله های کمیاب بسیار دارد که ارزش نثر او را نشان می دهد. کاربرد آیه، حدیث و روایات مختلف و زبان آهنگین و مسجع از جمله ویژگی های بیهقی است. استفاده از واژه های عربی در این اثر قابل توجه است. کاربرد آیه (از ۲۹ آیه؛ با تکرار ۳۸ مورد)، امثال و حکم عربی (از ۴۵ مثل، با تکرار ۵۰ مورد)؛ اشعار عربی (۱۳۶ مورد). خلاصه اینکه در متن بیهقی واژگان دارای حجم و وسعت چشمگیری هستند.

از جمله مختصات شیوه نثر نویسی بیهقی «تکرار» فعل و بعضی دیگر از اجزاء جمله است. در این دوره نویسنده باکی ندارد از این که فعل را، خاصه صیغه های فعل اسنادی «بودن» را در آخر چندین جمله متوالی تکرار کند. در ادوار بعد سعدی این تکرار را ناپسند شمرده و چند جمله اسنادی را با حذف فعل رابطه در پی هم آورده و به هم عطف کرده است. زبان سعدی نسبت به زبان عصر بیهقی، جدیدتر شده بود و برخی کاربردهای نحوی کهن و پاره ای از صورت های قدیمی خود را از دست داده بود و زبان شعر و نثر تا حدودی طبیعی و فصیح شده بود. سعدی با تکیه بر تجربه زبانی انبوه خود به نظر می رسد شخصیت و هویت ظرفیت های کلمات را می شناسد و روحیه آن ها را درک می کند.

با اینکه دامنه واژگانی سعدی گسترده است در عین حال از کلمات دشوار و مهجور خالی ست (یا بندرت مشاهده می‌شود). در به‌کار بردن واژگان عربی اعتدال را رعایت کرده است و اغلب کلمات عربی بکار رفته در اثر او به دلیل وفور کاربرد در آثار دیگر، مانوس شده و غرابت استعمال خود را از دست داده‌اند. سعدی از طریق پیوند زدن حروف اضافه یا نشانه با اسم‌ها و فعل‌های مختلف، در کنار ایجاد زیبایی لفظی، مفاهیم و معانی متفاوت و جدید خلق کرده است. از عواملی که به سادگی و قدرت القایی زبان سعدی کمک کرده استفاده از زبان محاوره‌ای است. حذف‌های او بجا و ایجازهای بدور از ابهام است. استعمال لغات و فعل‌های متروک در بیهقی فراوان تر از گلستان است. حذف فعل (به قرینه لفظی و معنوی) در گلستان بیشتر از بیهقی است. از شباهت‌های این دو اثر می‌توان گفت، هر دو کتاب، سنت داستانی دارند و هر دو نویسنده به زبان عصر خود سخن گفته‌اند.

منابع

احمدی‌گیوی، حسن و انوری، حسن (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی ۱، ویرایش سوم، چاپ سوم، تهران: فاطمی.

_____ (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش سوم، چاپ چهارم، تهران: فاطمی.

بهار، محمدتقی (۱۳۸۱)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، ج ۳، ۲، ۱، چاپ سوم، تهران: زوّار.

بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۱)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۲، چاپ سیزدهم، تهران: مهتاب.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۹۱)، تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر نو.